

سفر خون

جواد محدثي



- الا... ای محرم !
- نگاهی نو به حماسه کهن در کربلا
- مسلم بن عقیل پیشاهنگ شهادت
- به سوی عراق ...
- در رکاب حسین (ع) ...
- اتمام حجّت حق بر باطل
- از وفای یاران امام بیاموزیم
- در سایه پیام امامت
- حرّ، وجدانی که بیدار می شود
- حجّ اکبر، عاشورا یا عید قربان؟! •

بسم الله الرحمن الرحيم

سفر خون

الا... ای محرم!

عاشورا، قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود.

و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد.

امام خمینی (ره)

الا... ای محرم!

تو آن خشم خونین خلق خدایی

که از حنجر سرخ و پاک شهیدان برون زد

تو بغض گلوی تمام ستمدیدگان جهانی

که در کربلا،

- نیمروزی -

به یکباره ترکیب

تو خون دل و دیده روزگاری

که با حنجر کینه توز ستم، بر زمین ریخت

تو خون خدایی که با خاک آمیخت

تو شیرنگ سرخی که در سالهای سیاهی درخشید.

الا... ای محرم!

تو خشم گره خورده سالیانی

تو آتشفشانی

تو بر ظلم دشمن گواهی

تو بر شور ایمان پاکان، نشانی

تو هفتاد آیه

تو هفتاد سوره

تو هفتاد رمز حیاتی

تو پیغام فریاد سرخ زمانی

تو، موجی ز دریای عصیان و خشمی

که افتان و خیزان

رسیده است بر ساحل روزگاران

الا... ای محرم!

تو فجری! تو نصری

تویی (ليلة القدر) مردم

تو رعدی

تو برقی

تو طوفان طفی

تویی غرّش تندر کوهساران

الا...ای محرم !
تو یادآور عشق و خون و حماسه
تو دانشگه بی نظیر جهاد و شهادت
تویی مظهر ثار و ایثار یاران

الا...ای محرم !
به هنگام و هنگامه هجرت کاروان شهیدان
تو آن راه بان روانبخش و مهمان نوازی
که در پای رهپوی آزادگان
لاله ارغوان می فشانی

الا... ای محرم !
به چشم و دل قهرمانان و آزادمردان
که همواره بر ضدّ بیداد، قامت کشیدند
و در صفحه سرخ تاریخ ،
زیباترین نقش جاوید را آفریدند،
تو آن آشنای کهن یاد و دشمن ستیزی
که همواره در یادشانی .
الا... ای محرم !
تو آن کیمیای دگرگونه سازی
که مرگ حیات آفرین را
- به نام شهادت -
به اکسیر عشقی
که در التهاب سر انگشت سحر آفرینت نهفته است
چو شهدی مصفا و شیرین
به کام پذیرگان ، می چشانی .
نگاهی نو به حماسه کهن در کربلا
به دشت (نینوا)
نای حقیقت ، از (نوا) افتاد
ولی ...
مرغ شباهنگ حقیقت ، از نوای ناله (حق حق) نمی افتد.

عاشورا، زنده است
چرا که :
حسین زنده است .
و حسین حیات جاودان دارد
چرا که :

شهید است ، و شهید، هرگز نمی میرد
و شهدا، زندگان همیشه جاویدند:
(احیاء عند ربهم)

عاشورا، زنده است .
چرا که : اسلام زنده است .
و **عاشورا**، تجسم زنده ای از اسلام ، و تجسمی از اسلام زنده است .
هر مکتب ، به (محتوای فکری و معنوی) و به (نمونه های عینی و تربیت شده ها) زنده است .
و **عاشورا**،
این هر دو را، در اوج و در غنا، داراست .
عمیق ترین مفاهیم مکتبی و متعالی ترین رهنمودهای دین و نابترین گه های حقیقت و اخلاص را، در کربلا، **عاشورا**
و نهضت **حسینی** می توان دید .
و نیز... حماسه سازترین انسانها را،
و خودساخته ترین مسلمانها را،
و وارسته ترین مجاهدان را،
و مردان (سلاح) و (صلاح)، را
و صاحبان (اشك) و (شمشیر) را، گریه و غریو را، عرفان و نبرد را...
و

کربلا، دانشگاه والاترین معارف الهی است
که در آن ، (چگونه مردن) را می آموزند، پس از آنکه ، (چگونه زیستن) را آموخته اند .
دانشجویان این مکتب ، (شهادت) را لمس می کنند .
و ... آن را رسیدن به (لقاء الله) می دانند، و ... معراج !
و شاگردان این کلاس ، همه شاهدند و شهید،
همه بزرگند، اکبرند
همه صاحب فضل اند، همه وارسته و آزادند،
همه (حز)ند، همه (حبیب) اند،
همه (مسلم) اند، همه (سعید) اند،
همه ، مدال افتخار آمیز شهادت ، به گردن آویخته اند،
- زینت انسان -
که آموزگارشان **حسین** ، فرموده است :
(مرگ در راه خدا، برای مؤ من زینده تر و زیباتر از گردن بندیر گردن نوعروس است)
نسبت به حیات و موت ، نظر خاصی دارند، پوینده راه **حسین** اند، که فرموده است :
(اگر دنیا و زندگی ناپایدار آن ارزشی داشته باشد، سرای جاودانه خدا، که پاداش می دهد، برتر و گرامی تر است .
اگر پیکرها برای مرگ ، ایجاد شده اند، پس چه بهتر که انسان در راه خدا با شمشیر ، گشته شود و اگر روزیها، معین
شده است ، پس حرص و طمع چرا؟!...)
این ، فلسفه حیات از دیدگاه امام است .
و بینش او، نسبت به مرگ و زندگی ،
نسبت به فنا و بقا،
نسبت به (ماندن) و (رفتن) .

عاشورا، يك تاريخ است ، و قهرمان آن ، **حسین** .

قهرمان نه ... بلکه معلم و مربی .

حسین ، می داند که تاریخ ، این صحنه را با تمام جزئیاتش ، باتمام بار معنوی اش ، با تمام غنای فرهنگی و حماسی اش ، باتمام سازندگی انسانی اش ، ثبت خواهد کرد و سخنانش بهیادگار خواهد ماند و خطبه هایش ، دستمایه تلاش و جهاد روندگان این راه خواهد گشت و (مکتب **عاشورا**) به آموزشگاه بزرگ زندگی و الهام آزادی و حق باوری نبرد با ستمتبدیل خواهد شد .

از این رو ، تا آنجا که در توان دارد ، مایه می گذارد ، از جان ، از خون ، از فرزند ، از کودک شیرخواره ، از جوان برومند ، از یاران ۹۰ ساله ، از اسارت خانواده ، و از هر چه در توان دارد ، مایه می گذارد ، و به **عاشورا** ، معنی و محتوا می دهد .

و به همه صحنه ها و مصیبت ها و ضربه ها راضی است .

حتی در قتلگاه ، در واپسین دم ، شعار رضا و تسلیم و آوای عبودیت سر می دهد و سرود تسلیم بر لب دارد که :

(الهی رضی بقضائک و تسلیمای لا مرک ... لامعبود سواک)

...

در این نبرد ، سلاحش ، تمام دار و ندارش

در این ستیز ، توانش ، تمام بود و نبودش ...

مسلم بن عقیل پیشاهنگ شهادت

(... شهید ،

با مرگ انتخابی **خونریز** خویشتن ،

در دفتر هزار برگ شب قدر

زنده بودن خود را ،

به ثبت می رساند و جاوید می شود

بر جلوه دروغی دنیا

خط بطلان سرخ می کشد

- از **خون** -

شهید ، نبض تند (رهایی) است .

همواره می تپد ...

در امتداد نسلها و قرنهای پیاپی ...)

جان پاک **حسین** (ع) ، از پذیرفتن حکومت یزید ابا دارد .

پاکمردی همچون فرزندان پیامبر ، با ناپاکزاده آلوده ای همچون یزید نمی تواند سازش کند .

اسلام در خطر است .

و ... سرنوشت مسلمین ، به دست بوالهوسان افتاده است .

حکومتی لازم است تا اسلام را حاکم سازد ،

و پیشوایی که به (حق) و (قسط) قیام کند ،

و رعیت پرور ، اسلام دوست ، حقپرست و خداخواه باشد .

انقلابی ضروری است تا ستم حاکم را از میان بردارد و شرک مسلط را بزدايد و کفر نقاب زده را رسوا کند .

و **عاشورا** همه این ها را دربردارد .

کربلا ، خاستگاه این نهضت است ،

و ... (**حسین**) ، قافله سالار این حرکت نورانی .

و (مسلم) ، سفیر این انقلاب ، و پیشتاز این حرکت مقدس و ... اولین شهید این راه .

اشك هم ، باید بر مظلومیت و تنهایی مسلم ریخته شود.
قهرمان رشید، پیشاهنگ نهضت و نماینده ویژه امام حسین است . هزارانمرد با او (بیعت) کرده و پیمان خون بسته اند. کوفه ، چونگینی مسلم را دربرگرفته است . شمشیرها و بازوها، داوطلبانصرت او و واژگون کردن سلطنت یزیدی و زمینه سازی برای آمدنامام اند.
اکنون مسلم ، نگینی در میان حلقه انبوه یاران است ، و هر شب صحبتاز جنگ است سخن از شستشوی لگه های ذلت و ننگ است ، ز (رفتن)ها و (ماندن)ها...
اما صفحه برمی گردد مسلم تنها می ماند.
آن شمشیرها در غلاف می خزند،
و آن شمشیر زنها در خانه ها...
و قداره بندان سلطه این زیاد، نعره زنان و عربده کشان ، با(تهدید) و (تطمیع)، محیط رعب و وحشت می آفرینند.
و هرکس ، برای حفظ جان خویش از گزند والی جدید کوفه ، دم بر نمی آورد (پیمان) را فراموش می کند.
(مسلم) غریب و تنها و بی یاور می ماند و سرانجام ، پس از نبردی طولانی و سخت ، يك تنه در برابر دشمن تا آخرین توان ، مقاومت می کند تا اینکه دستگیر می شود.

ماجرا طولانی است ... و سرگذشتی تلخ و جانکاه دارد.
رخدادی است سراسر درس و تجربه و آموزش و امتحان .
سخن از آن قصه طولانی و شرح درگیریها و بیان وقایع نیست .
در این میان ، فقط يك سخن گفتنی است .
و آن هم ، (شهادت مظلومانه) مسلم بنعقیل است .
مسلم ، محاصره می شود.
دستگیر می گردد و به قصر حکومت ، برده می شود.
نهضت از شکل علنی ، به صورت پنهانیمنتقل می گردد و یاران وفادار، در اندیشه اهداف و برنامه هایانقلاب اند.
حسین بن علی (ع) بر اساس گزارش کتبی مسلم ، به سوی کوفهحرکت کرده است و... در راه است .
گرچه به مسلم امان داده اند ولی در قصر، امان را زیر پا می گذارند و مسلم را خلع سلاح کرده و بنای بدرفتاری می گذارند.
مسلم می گوید:
(چه شد آن امانتان ؟...
انا لله و انا الیه راجعون).
دارالاماره را، چهره هایی پرکرده اند بی حیا و بی آرم ، کین توزو بدخواه ، مسلح و بددهان ، سنگدل و بدسیرت و زشت صورت .
چهره معصوم و خونین و مجروح مسلم را هاله ای از غم فراگرفتهاست .
یکی از همراهان می گوید:
کسی که همچون تو در طلب حکومت باشد، نباید متاعثر باشد.
مسلم پاسخ می دهد:
(اندوهم برای خودم نیست ، بلکه برای آنان است که می آیند).
و ... این حسین است که می آید، قافله سالار کاروان شهادت !
دو خورشید، روبروی همنند.
سیمای خونگرفته مسلم ، بر فراز بام دارالاماره ، خورشیدی درخشان است که با خورشید آسمان برابری می کند.
پس از گفت و گوهایی تند و مفصل که بین مسلم و ابن زیاد انجاممی گیرد، او را به بام ، فرامی برند، در حالی که مسلم می گوید:

- لا اله الا الله

- الله اكبر

- سبحان الله

آری ... (سبحان الله) از این همه دنانت و پستی و از این همه حیل و تزویر.

مسلم را بالای دارالاماره به زانو نشانده اند.

مردم ، پایین کاخ ، منتظرند.

درباره اینکه با مسلم چه خواهند کرد، هرکس حدسی می زند وگمانی دارد.

بالاخره مسلم ، کسی است که با حکومت در افتاده و رهبری نهضتی را به عهده داشته ، شوخی که نیست ...

تا اینکه يك صحنه ، فرجام کار را نشان می دهد و به همپیشداوریها، گمانها و حدسها خاتمه می دهد.

چشمها، با خیرگی و بُهت تمام ، شاهدند که بدن بی سر (مسلمبن عقیل) را از بالای دارالاماره به پایین می اندازند...

- و... (مسلم) به معراج می رود.

(گلی از گلشن فرزندگان افسرد،

برای آنکه قلب امتی در راه آزادی به کار افتد،

ز کار افتاد قلب خسته يك قهرمان ، يك گرد.)

به سوی عراق ...

گفت :

ای گروه !

هر که ندارد هوای ما،

سرگیرد و برون رود از کربلای ما،

همراز بزم ما نبود طالبان جاه

بیگانه باید از دو جهان ، آشنای ما

کوفه ، شهر ملیتهای مختلف و گرایشهای گوناگون فکری -سیاسی است .

کوفه ، پایگاه حکومت علی است .

کوفه ، شهر علویون است ... و شهر خوارج : هر دو...

نامه های زیادی به امام حسین نوشته و اعلام آمادگی برای جانبازی کرده اند و در انتظار پاسخ مساعد از سوی امام و

ورود حضرتش بهکوفه و استقبال از وی ، لحظه شماری می کنند.

خبر رسیده است که حسین ، به سوی عراق حرکت کرده است ... باکاروانی از زن و فرزند و خویشان و یاران ...

و ... خبر ، راست است ، هشتم ذیحجه و در موسم حج ، امام ، مکه را بهمقصد عراق ، ترك کرده است تا در کربلا،

(حج اکبر) به جای آرد.

هواداران در عراق ، خرسند و چشم به راهند.

از سوی دیگر، یزید هم به هر وسیله ای متوسل می شود تا مانع رسیدن امام به کوفه گردد.

اما امام ...

رایت بلند و خونین انقلاب را بر ضدّ امویان برافراشته است و هماکنون ، در حالی که از کعبه و قبله مسلمین و خانه امن

(الله) ، حرمخدا، در راه حق دل کنده است ، در راه عراق ، به سوی کوفه پیش می رود...

کوفه ، دیگر آن کوفه نیست .

شمشیرهای کوفیان منتظر است تا از خون حسین سیراب شود.

کوفه ، همچون درنده ای تیز چنگال ، در انتظار دریدن پیکر پاکامام است .

کوفه ، منتظر امام است ، ولی نه برای یاری ، بلکه برای کشتن !

نه برای حمایت از خانواده امام ، بلکه برای اسارت آنان .
 نه برای پناه دادن به بچه های حسین ، بلکه برای ارباب و ترساندن آنان .
 ولی ... هنوز هم وجدان های بیداری در کوفه می توان یافت .
 و بیعتهایی که شکسته نشده ،
 و دستهایی که وفادار مانده است ،
 و قلبهایی که به عشق امام می تپد ،
 و چهره هایی که نقاب نفاق نزده است ،
 امام به سوی آنان می رود .
 بین امام و کوفه ، فاصله می اندازند ، به (وادی عقیق) می رسد . با مردی که از عراق می آید و حتما از اوضاع آنجا
 با خبر است ، برخورد کرده و از احوال مردم می پرسد .
 مرد می گوید :
 (دلها با توست ... ولی شمشیرها با بنی امیه است) .
 و امام ... پیش می رود .

(انا لله و انا اليه راجعون) .
حسین بر زبان می راند ، چرا؟
 در بین راه ، به بادیه نشینانی برمی خورد که از سوی کوفه می آیند . شاید اینان ، اخباری تازه تر داشته باشند . از
 آنچه در کوفه می گذرد ، کمتر کسی خبر دارد . خبرهای دست اولی هست که هنوز مردم بسیاری از آنها بی اطلاعند .
 امام - در کوفه چه خبر؟
 رهگذران - نمی دانیم ... فقط می دانیم که راه ورود و خروج کوفه بسته است .
 امام ، در یکی از منزلگاههای وسط راه ، خبر شهادت (مسلم بن عقیل) و (هانی بن عروه) را می شنود .
 - انا لله و انا اليه راجعون .
 - باید به آنان پیوست ...
 - بعد از آنان ، خیری در زندگی نیست .

پس از چندی خبر دیگری می رسد : شهادت عبدالله بن بقطر ... که فرستاده دیگر امام به سوی کوفیان بود و جوانمرد و
 استوار و قهرمان .
 او را هم گرفته و از بالای قصر به زمین افکنده اند . آنچنان که استخوانهایش شکسته و رمقی داشته که خائنی ، با کارد
 شهیدش می کند .
 اینجاست که امام ، جریان حوادث و سرانجام کاروان را آشکارا بازگو می کند و چنین سخن می گوید :
 ...خبر ناگواری به من رسیده است .
 خبر کشته شدن مسلم بن عقیل ، هانی بن عروه ، عبدالله بن بقطر ...
 یاران ما ، ما را خوار کردند ، هر که دوست دارد برگردد . من بیعت خود را برداشتم ، آزادید ...
 برگردد آنکه با هوس کشور آمده سرناورد به افسر شاهی ، گدای ما
 لحظه ، لحظه تصمیم و انتخاب است .
 محک امتحان به میان آمده است و خالصان از ناخالصان جدا می شوند .
 گروهی که به طمع دنیا و غنیمت ، راهی این راه شده اند ، متفرق می شوند ، اما ... مؤمنان بصیر و آگاه ، روشندان
 معتقد و دین باور ، آنها مانند آنها شاهد شهادت خویشند .
 حیاتی را که از دل مرگ در راه خدا سر می زند ، می بینند و در آنحیات ، جاودانه اند ، می دانند که در شهادت ، شهود
 و حضور است ، نه فنا و نیستی ...

اینان ، یاران را هاند، نه دوستان نیمه راه .
(بسا کس اند از این هم‌رهان آری گوی ،
که دل به وسوسه راه دیگری دارند.
بسا کس اند که جایی موافقان رهند،
که خود، نه جای هماهنگی است و همراهی است .
بدین سبب ،
نخست باید آیین هم‌رهی دانست ...)

آنانکه می مانند، وفا به پیمان نخستین می کنند.
روزی که امام ، از مکه به قصد عراق ، خارج می شد، در خطبه ای که در مکه ایراد کرد، فرموده بود که :
(هر که آماده دیدار خدا است و **خون** خویش را در راه می دهد، پس با ما کوچ کند، که من سحرگاه فردا کوچ خواهم
کرد...)

آنان ، جان را به کف گرفته اند و به سوی جانان می روند.
چه غرور آفرین و زیباست ، هم قافله بودن با **حسین** !...
در رکاب حسین (ع) ...

(در راه دوست ، کشته شدن ، آرزوی ماست .
دشمن اگر چه تشنه به **خون** گلوی ماست گردیم دور یار، چوپروانه دور شمع
چون سوختن در آتش عشق ، آرزوی ماست .
از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم
در راه وصل ، این تن خاکی ، عدوی ماست
خاموش گشته ایم و فراموش ، کی شویم !?
بس اینقدر ، که در همه جا، گفتگوی ماست

(کاروان شهادت) همچنان پیش می رود.
روز دوم محرم است .
و ... شامگاه این روز، امام **حسین** در زمین کربلا، و در محلی دور از آب ، فرود آمده خیمه می زند.
(حرّ) که فرماندهی هزار نفر از نیروهای ابن زیاد را عهده دار است، ماعمر است که مانع امام به کوفه شود و امام را
و اداری به تسلیم کند، در غیر این صورت ، از متوجه شدن کاروان امام ، به هر سوی جلوگیری کند.
نیروهای تحت فرمان حرّ، که برای مقابله با (کاروان شهادت) آمده اند، پس از طی مسافتی زیاد خسته و کوفته ... و
تشنه اند. عطشی نزدیک به هلاکت ... که شهادت طلبان قافله نور، اسبواران و اسبان را سیراب می کنند.
... نمونه ای از جوانمردی و انسانیت ! ولی ، حرّ، راه را بر امام می بندد.
چیزی نمانده است که درگیری شروع شود، دستها به قبضه شمشیرها می رود.
کاروان شهادت به راه خود ادامه می دهد و سپاه حرّ، پا به پای این قافله پیش می رود، در عین حال ماعمر است مانع
رسیدن امام به کوفه شود. حرّ در اندیشه است که : (چه باید کرد؟)
می آیند و می آیند تا در (کربلا) خیمه می زنند.
حرّ، کمی دورتر خیمه می زند، و منتظر فرمان ابن زیاد می ماند.

کوفه ، حالتی دیگر دارد .
 ابن زیاد، طیّ حکمی ، دستور بسیج عمومی برای اعزام به جبهه‌نبرد با **حسین** داده و متخلفین را تهدید کرده است .
 افراد مشکوک ، دستگیر می شوند... اعدامهای بی حساب ، گسترش می یابد. و همجا پر از جاسوس است و هر حرکتی به
 نفع **حسین** ، در کوفه شدیداً سرکوب می شود.
 بیش از ۳۰ هزار نیروی مسلح ، برای مقابله با **حسین** و اصحابش آماده شده اند.
 سپاه کوفیان ، عده ای ماجراجوی خودفروخته اند، سنگدل و بی رحم ، غارتگر و هرزه ، شکمبار و شهوتران
 ، جاهطلب و پول پرست ، دنیا دوست و ظاهر بین ، عروسکهای خیمه شببازی یزید، آدمکهای مقوایی و مسلوب
 الا راده ، بی روحیه و یزدل ، دارای اندیشه ها و افکاری پراکنده و ناهمگون ، همچون :مانوی ، مزدکی ، مجوسی ،
 یهودی ، نصرانی و دیگر فرقه ها و ملیت‌ها و قومیت‌های پراکنده ... و عده ای مسلمان نما و کفرپیشه .
 ولی ... یاران **حسین** ، موحدند و خداجوی ، ایثارگر و شجاع ، پارسای رزمنده ، شهادت طلب و حق باور ، استوار
 و مخلص ... که در قلب‌هایشان ، یاد خدا نقش بسته و اراده هایی آهنین و دل‌هایی مطمئن دارند.
 اینان ، اگر حیات را دوست دارند، در کنار امام دوست دارند.
 و ... اگر هم می میرند، شهادت در رکاب امام را خواهانند.
 همه چیزشان (امام) است . و بی (امام) ، هیچند و هیچ نمی خواهند .

عباس بن علی ، کنار رود فرات است .
 همراه با سی سواره دیگر .
 تشنگی در خیمه های امام ، به اوج رسیده است و امام ، (عباس) را همراه این جمع ، برای تهیه ، آب فرستاده است ...
 ولی (آب) در محاصره است و نیروهای دشمن کنترل می کنند تا از یاران امام کسی ، آب برندارد .
 نوعی محاصره ...
 (هلال بن نافع) که از یاران امام است قدم پیش می گذارد .
 - کیستی ؟
 - نافع بن هلال .
 - برای چه آمده ای ؟
 - آمده ایم تا از این آبی که مانع ما شده اید بنوشیم .
 - بنوش ... گوار ایت باد!
 هلال گفت :
 - آیا آب بنوشم ، در حالی که **حسین** ، تشنه است؟! و نیز ، یارانش .
 - آنها حق آب خوردن ندارند . مأموریم تا آنان را از برداشتن آب ، جلوگیری کنیم .
 اینجا دیگر باید وارد عمل شد...
 هلال و عباس و سلحشوران ، حمله کرده بر آب مسلط می شوند، مشک‌های آب را پر کرده به خیمه گاه خویش برمی
 گردند.

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟...
 یاران **حسین** . سربازان دشمن را که در بیابان گرم و سوزان ، دچار تشنگی شده اند، همراه با اسب‌هایشان ، سیراب می
 کنند . همانسربازانی که به سرکردگی (حرّ)، راه را بر (قافله نور) بستند.
 اما، اینان کنار آب ، به تشنگی امام و یارانش دلخوش اند و عده ای نیرو جهت جلوگیری از نوشیدن آب ، به شریعه فرات
 ، گماشته‌اند .
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان ...
 ولی ... مگر با این محاصره و بی آبی ، **حسین** ، تسلیم سلطه زور و ستم یزید می شود؟ هرگز!

این صدا از اردوگاه (عمر سعد) بلند است که :

- ای حسین ؛

از این آب ، حتی يك قطره نخواهی چشید، تا آنکه از تشنگی بمیری.

یا به حکومت و فرمان (یزید) و (عبیدالله زیاد) سر فرود آوری.

امام :

- (هیات منّا الذّله) ...

من ، جان ز دست می دهم ، (ایمان) نمی دهم ...

اتمام حجّت (حق) بر (باطل)

آیا به جنگ من برخاسته ای ؟

آیا از خدا پروا نداری ؟ خدایی که بازگشت تو به سوی اوست ؟

مرا که می شناسی و می دانی پسر کیستم ؟

بیا با من باش و این گروه را رها کن ، که این راه به خدا نزدیکاست .

(سخنان امام بود به عمرسعد، فرمانده عملیات نیروهای دشمن)

عمرسعد گفت :

- می ترسم خانه ام ویران شود!

- آن را برایت می سازم .

- می ترسم زمین و مزرعه ام را بگیرند.

- بهتر از آن را از داری خودم ، در حجاز به تو می دهم .

آخرین حرف عمرسعد:

- در کوفه ، زن و بچه دارم و می ترسم که این زیاد (والی کوفه) آنها را نابود کند...

گفت و گویی پرمعناست ... اتمام حجّت :

امام می خواهد هیچ بهانه ای برای دشمن باقی نماند،

نه ترس و نه طمع ، هیچیک مانعی سر راه پیوستن به اردوگاه حق، نیست .

آنکه می ترسد و آنکه طمعکار است ، (وابسته) و (اسیر) است . و آنکه اسیر شد، استقلال در رأی و انتخاب و تصمیم

گیری ندارد، می توان او را خرید، یا برده ساخت . وابسته ها، درمقابل (تطمیع) یا (تهدید)، خلع سلاح می شوند.

اما... آنکه بنده (حق) است ، از بردگی (باطل) آزاد است .

آنکه (رضای خدا) را برگزیند، در دو راهیها و چند راهیها و در برخورد با جاذبه ها و تمایلات و وسوسه ها و

کششها، قاطع و مصمم است . و از هر چیز در راه خدا، به آسانی می گذرد...

(شمر)، از کوفه آمده است .

با فرمانی برای سرکوبی حسین و یاران حسین ، و اینکه : اگر تسلیم نشدند خونشان را بریز و بر جسدهایشان اسب

بتاز ...

شمر ، به کمک پستیها و رذالتهای ذاتی اش ، حاضر است که اگر (عمرسعد) سرپیچی از فرمان کند، زمامداری فاجعه را

خود به دست گیرد.

غروب روز نهم محرم است .

خورشید شرمگین از این ستم ، به پشت کوه ها می خزد.

سپاه کوفه ، آماده هجوم است .

در این سو، یاران حسین (اخلاص) را در (عمل) نشان می دهند.

و دلاوری را، در اثبات و پایداری .

(وفا) را در صحنه ، درس می دهند.

عشق به حق را با جانبازی ، به نمایش می گذارند.

امشب را، حسین و یارانش ، مهلت گرفته اند تا شب **عاشورا** را بهعبادت خدا بپردازند.
 امشب ، برای اصحاب **حسین** ، شب قدر است .
 امشب ، شب تجلی بُعد خدایی انسان است .
 شب خضوع فرشتگان در برابر جنبه (روح الهی) انسان است .
 شب (خلوص) و (اخلاص) است .
 شب امتحان و آزمایش است .
 شب به محك خوردن جوهره (وجود) اصحاب امام است .
 شب راز و نیاز است .
 شب عشق‌بازی با محبوب مطلق است .
 شب (وداع) است ،
 شب (استقبال) است ،
 شب (شهادت) است ،
 و... شب صبر و جهاد و شجاعت و (وفا) است .
 یاران ، (خود) را به صحنه آورده اند، عیان و آشکار...

(خواهر زادگان ما کجا هستند)؟
 صدایی است که از پشت خیمه های امام ، به گوش می رسد.
 صدای ابلیس است . صدای وسواس خناس است . صدای (شمر) استوار سپاه **حسین** بن علی را می خواند،
 (عباس) را می طلبد(مادر عباس و شمر از طایفه (بنی کلاب)اند و طبق رسم عرب ، او را خواهرزاده می خواند).
 عباس ، همراه برادرش از خیمه ها بیرون می روند تا ببینند کیست و چه می گوید؟
 شمر، (امان نامه)ای را که از حاکم کوفه برایشان آورده ، بر(عباس بن علی) عرضه می کند و می گوید:
 (این امان نامه را از طرف والی کوفه برایتان آورده ام . اگر از حسین دست کشیده به سوی ما آید و او را تنها بگذارید،
 جانتان در امان خواهد بود و هیچ تعرضی نسبت به شما انجام نخواهد گرفت).
 راستی ، که حماقت و جهالت ، بی حد و مرز است !
 عباس ، خشمگین از این همه گستاخی و پررویی ، نگاهی غضب آلوده او افکنده ، بر سرش فریاد می کشد:
 (نفرین و خشم و لعنت خدا بر تو و بر (امان) تو،
 دستت شکسته باد ای بی آرم پست !... آیا از ما می خواهی که دستاز یاری شریف ترین مجاهد راه خدا، **حسین** ،
 پسر فاطمه برداشتنتهایش بگذاریم و طوق اطاعت و فرمانبرداری لعینان و فرومایگانرا به گردن افکنیم !؟)
 شمر ، سرشکسته و ماعبوس برمی گردد.
 عباس ، مغرور و سربلند، مطمئن و آرام ، به سوی خیمه ها می آید.بی تاب از شوق شهادتی که در جانش نشسته است و
 به فردا می‌اندیشد و حماسه آفرینی ها و وفاداریهایش ،
 باد ملایمی در آن غروب سیاه ، می وزد و آخرین طلایه های روز دامنکشیده ، شب ، از راه می رسد.
 جنگ ، به تاخیر می افتد.
 شب ، میان دو اردوگاه ، فاصله می اندازد.
 تا فردا... که نبرد بین (نام) و (تنگ)، رنگ **خون** می گیرد.
از وفای یاران امام بیاموزیم
 (گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر،
 این مهر، برکه افکنم ؟
 آن دل ، کجا برم ؟
 نامم ز کار نامه عشاق ، محو باد!
 گر جز محبت (تو) بود\$ شغل دیگرم ...

(جسم)، (روح) را می طلبد تا دوام یابد.
و... روح عاشورا، معنویتی است که در عاشورا آفرینان است .
(روحیه)، در سطحی بالاست .
اگر نیرو و نفرات کم است، چه باک! راه، حق است، و هدف، خدایی است .
اگر دشمن زیاد است، چه بیم؟! که کف آیند و حبابهای توخالی وبی محتوا.
اگر کشته شدن در پیش است، چه زیان؟! که (شهادت)، آغاز راهی است مقدس و جاوید، تا ابدیت ...
برخی از وجدانهای نیمه بیدار، در اردوگاه دشمن پیدا می شود، کهنه آن قاطعیت و آگاهی و روشندلی و صفا را دارد که
به (جبهنور) بپیوند، نه آن اندازه درنده خو و بدسیرت است کهقتل امام را آرزو کند... در چنگ عذاب وجدان
و محاکمه (نفس لوامه) گرفتار است و می اندیشد... و می اندیشد... و می اندیشد!
آیا این رفتار، انسانی است، که جمعی را در کنار آب، تشنه نگه دارند؟
آیا رواست، که بیش از سی هزار مسلح، به جنگ هفتاد و دو تن آیند؟
هرگز... هرگز...
این را بعضی از وجدانهایی که کاملا مسخ نشده اند، می فهمند. اما...چه کنند؟! (ترس)، (ریاست)، (طمع)، (تهدید)
و... در اینمیان بی نقش نیست .

(هرگز یارانی وفادارتر و شایسته تر از شما سراغ ندارم)
این اعتراف حسین (ع) است .
در چهره یاران خویش، ایثارگرانی را می بیند که با مرگ، انس گرفته اند و به استقبال شهادت می روند.
خداخوانند و خداخوان... راکع و ساجد، ایستاده و نشسته .
در شب آخر، زمزمه عشق بر زبان دارند و اشگ شوق بر دیدگان!
یاد شهادت فردا که لقاءالله اعظم است، چنان بی تابشان کرده است که در این شب بعضی با یکدیگر شوخی و مزاح می
کنند.
اگر درهای زندگی گشوده می شود، به روی آنان است .
اگر حیات جاودانه وجود دارد، از آن شهیدان است .
اگر عزتی هست، در سایه شمشیر و جهاد است .
اگر (رزق الهی) هست، در پناه (شهادت) است .
و... این همه کرامت و برکت و خیر در انتظار است . فقط باید(صبر) کرد تا آن لحظه موعود برسد.
صبر بر شمشیرها و زخمها،
صبر بر جداییها و فراقها،
صبر بر دشواریهای جهاد،
صبر بر شهادت عزیزان،
صبر بر قطعه قطعه شدن پیکر همزمان،
صبر بر عطش سوزان، بر فواره خون، بر سُم اسبها و بر اسارت خانواده .

سنگینی مسؤ ولیت به دوش امام است . اوست که باید این حماسه را به پایان برساند. نقش آفرینان این حماسه ماندگار،
گروهی زن و کودک و پیرمردو جوانند... از شیر خوار گرفته تا سالخورده نودساله ...
شب، هیکل خود را بر دشت افکنده است .
امام در خیمه ای مشغول اصلاح و آماده کردن شمشیر خویش است .

حضرت زین العابدین ، نوای زیر لب امام را می شنود که از صبحو شام روزگار ، سخن می گوید که دوستان و یاران را می گیرد و به عوض ، قناعت نمی کند و از اینکه سرانجام سیر و مسیر ، بهسوی پروردگار بزرگ است و هر موجود زنده ای باید این (مسیر) را طی کند...
یا دهر اءف لك من خلیل
كم لك بالا شراق و الا صیل ...
(راه راست) ، به خدا منتهی می شود... و **حسین** ، فرزند این راه است.

نیمه شب ، که امام همراه (نافع بنهلال) وضع میدان نبرد را بررسی می کند، جایگاه شهادتش را بهدقت ، پیشگویی و معین کرده ، و دست او را فشرده ، می گوید:(این ، همانجاست ، این همانجاست ، به خدا قسم وعده ای تخلّفناپذیر است ...)
سپس از (نافع) می پرسد:
(نمی آیی در این تاریکی شب از اینجا بروی و جان خود را به دربری ؟...)
نافع به پای امام می افتد و می گرید و با هیجان می گوید:
(تا قطعه قطعه نشده باشم ، دست از تو برنخواهم داشت).
اضطرابی بر خیمه های امام ، حاکم است .
و... شب **عاشورا** است .

در سایه پیام امامت

روز **عاشورا**، حسین (ع) سوار بر مرکب خویش شده در میدان ، بهسوی اردوی (عمر سعد) می رود.
هیبت و شکل و شمایل دارد، همچون جدّرسول الله .
در برابر دشمن قرار می گیرد، با صدایی رسا و بلند - آنسانکه بیشتر آنان بشنوند - خطابه ای تاریخی و پرمحتوا ایراد می کند، که از جمله فرازهای آن سخن بلند، چنین است :
(...مردم !)
سخنم را بشنوید و در کشتنم مشتابید تا شما را موعظه کنم به آنچه حق شما بر گردن من است .
اگر عذر من را از آمدن قبول کرده و سخنم را تصدیق کردید و بهانصاف رفتار نمودید، به سعادت خواهید رسید و گر نه ... بیاندوه و مهلت رفتار نمایید... همانا ولیّ من خدایی است که قرآن رافرستاده و او پشتیبان صالحان است ...)
اینجا صدای شیون زنها بلند می شود. امام عباس را می فرستد تا آنان را ساکت و آرام کند. سپس ، امام ، پس از حمد و ثنای خدا و درودبر پیامبران و فرشتگان و سخنانی پیرامون خلقت دنیا و مغرورشدن عدّه ای به آن ، از جمله می فرماید:

(پروردگار ما، خوب پروردگاری است .
ولی شما، بد بندگانی هستید. به طاعت اقرار کرده و به محمد ۹ ایمان آوردید، ولی به سوی اهل بیت و خاندانش و فرزنداناش ، هجوم آورده قصد کشتن آنان را دارید.
شیطان بر شما چیره شده و یاد خدا را از دلها تان برده است . وای بر شما و بر خواسته شما...
(انا لله و انا الیه راجعون)
(... ای مردم !

(به نسب من بنگرید... که من کیستم ؟
آنگاه به نفس خود برگشته و آن را نکوهش کنید. بنگرید که آیا بر شما رواست کشتن و هتک حرمت من ؟
آیا من پسر دختر پیامبرتان نیستم ؟
آیا من پسر وصیّ پیامبر و پسر عموزاده او نیستم ؟...
آیا (حمزه سید الشهداء) عموی پدر من نیستم ؟
آیا (جعفر طیار) عموی من نیستم ؟
آیا سخن پیامبر درباره من و برادرم را نشنیده اید که فرموده است :این دو ، سرور جوانان بهشتند؟
سخن من دروغ نیست
از جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری بپرسید،

از زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید،
آیا اینها کافی نیست که از ریختن خون من دست نگهدارید؟...

آیا در این شك دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم ؟
به خدا سوگند، بین مشرق و مغرب ، جز من پسر پیغمبری نیست !...
آیا به قصاص کدام خون یا کدام مال و جراحت ، مرا می کشید؟...
زمین زیر پایشان می لرزد.

سخنان امام بر ایشان غیر قابل انکار است . اما...

آنگاه امام ، یکایک فرماندهان و افسران سپاه دشمن را، با نام ، صدامی کند و می فرماید:
(آیا برایم نامه ننوشتید که میوه ها رسیده ... و زمینه مناسب است و لشکری مجهز برایت آماده است ؟...)
به دروغ ، و از روی بی حیایی می گویند:

(ما ننوشته ایم .)

گفت وگویی هایی میان امام و بعضی انجام می گیرد و با گستاخی تمام ، از امام می خواهند که تسلیم شود و گردن به امر حکومت نهادن آسب و گزند به حضرت نرسد.

امام ، در پاسخ ، با اشاره به حيله گریها و پیمان ، شکنجیهای آنانو یاد از رفتار ناجوانمردانه ای که با (مسلم بنعقیل) داشتند، می فرماید:

(...نه به خدا، من هرگز، از روی ذلت دست به آنان نخواهم داد و همچون بردگان فرار نخواهم کرد... من به خدای خود و شما پناهی برم از هر تکبری که به روز حساب ایمان ندارد...)

آنگاه کلماتی میان بعضی از یاران امام حسین و سران جبهه دشمن ، رد و بدل می شود و پس از مدتی ، باز هم ، امام ، دلسوزانه و دردمندانه به سخن آمده خطاب به آنان چنین می فرماید:

(..نابود باد جمعتان ، که ما را به هنگام سرگردانی تان بهفریاد رسی خواندید و ما شتابان به دادخواهی شما آمدیم و اکنون، همان شمشیری را که به دستتان دادیم ، به روی ما کشیدید و آتشی را که ما به جان دشمنانمان افروختیم ، بر ما افکندید...)

آلت دست دشمن شدید تا بر سر دوست بکوبید... دشمنانی که نهدالتی برای شما گسترده و نه آرمانی از شما برآوردند و ما راها کردید و همچون ملخ دریایی برای جنگ ، هجوم آوردید و چونپروانه گرد آمدید.

مرگ و نابودی بر شما باد! ای کنیزپرستان و از حزب راندگانو قرآن دورافکنان و حقپوشان و هواخواهان گناه و پُفهای شیطان وقانون شکنان ... شما میوه درخت پیمان شکنی پدرانتان هستید.

ناپاک ناپاکزاده (ابن زیاد) مرا میان دو چیز قرار داده : یکی شمشیر و شهادت و دیگری زندگی مذلت بار... اما ما هرگز تن به ذلت نمی دهیم .

ذلت از ما به دور است و خدا و پیامبر و پاکزادان و آزادمردان ، اینرا بر ما روانی شمرند ما هرگز اطاعت از ناکسان را بر (مرگشرافتمندانه) ترجیح نمی دهیم (...)

آنگاه دست به سوی آسمان بلند کرده ، و آنان را نفرین می کند،چرا که آنان ،ائمه را تکذیب کردند و خوار شمرندند. آیا این مصیبت ،جانگدازتر نیست ؟!

آیا سوزناک تر از زخم شمشیر و ضربت نیزه ، زخم زبان دشمن و جهالت و تیره روزی و گمراهی و ضلالت مردم نیست ؟!

چرا... چرا...

راستی که حسین عزیز، چه دردهایی داشته است ...

خطابه قاطع و استوار و دردمندانه امام ، انفجاری از اندوه درونی و افسوس متراکم اوست ، نسبت به سرنوشت اسلام و وضع مسلمین .

ولی ... حسین (ع) کشته می شود، تا اسلام زنده شود.

(حر)، وجدانی که بیدار می شود

امواج حقیقت ، وقتی پخش می شود، جانهای آماده و اندیشه های مستعد ودلهای لایق ، آن را می گیرد.

جهان ، سراسر امواج حق است ، ولی گیرنده باید قوی و سالمباشد.

سخنان امام (که در قسمت پیش نقل شد) وجدان خفته (حر) را بیدار می کند و زمینه (حریت) او را فراهم می سازد.

طوفانی از بیداری ، دریای دلش را به موج می نشاند...

- آیا به حسین ، بیوندم و زندگی و موقعیت و منصب خویش را فداکنم ؟! من که فرمانده مقرب سلطه حاکم ، ... من که مورد اعتماد آنانو امیر لشکرم ...

یا اینکه با امام ، جنگم ؟... بی شك ، عذاب همیشگی در این نهفتهاست . جبهه **حسین** حق و عدل و داد و جهاد و جاودانگی است .
جنگ نزدیک است .
اگر بماند، بی شك باید در صف قاتلان امام قرار گرفته ، دستبسته خون پاکان بیالاید، حرّ، در آستانه این (تولد مجدد) و در اندیشه انتخاب راهی است که می بایست تنها ببیماید.
(انتخاب) ،... این دشوارترین لحظه ای که بر انسان می گذرد.

حرّ، تصمیم خویش را گرفته است .
از (ابن سعد) می پرسد: آیا واقعا با این مرد، جنگ خواهی کرد؟
- آری ... جنگی که کمترین اثر آن ، جدا شدن سرها و دستهاست ...
حرّ، راه (آزادی) را پیش می گیرد.
از صف سربازان ، کنار می گیرد.
(مهاجر بن اوس) یکی از سپاهیان ابن زیاد، از دیدن تغییر حال حرّ، و اضطرابش نزدیک آمده می پرسد:
- ای حرّ!... من تو را ترسو نمی دانستم . شجاعت و بی باکی ودلاوری تو در میان عرب ، ضرب المثل است .
اگر از من درباره شجاع ترین رزمندگان بپرسند، هرگز از نام تو نمی گذرم . از این گروه اندک که در محاصره ما هستند می ترسی ؟!
- از خدا بیم دارم .
- برای چه از خدا؟!
- چون می خواهند مردی را مظلومانه به قتل برسانند .
- حسین ، مظلوم نیست ... چون بر خلیفه شوریده و قصد اخلاگری و ایجاد ناامنی دارد .
- در این وضع ، صلح و آرامش هست ولی برای یزید و عمال جیره خوار او و وابستگان به دستگاهش ...
مرد می پرسد؟
- اکنون چه قصد داری ؟
حرّ می گوید:
- می خواهم از دو راهی بهشت و دوزخ ، راه بهشت را برگزیده و به **حسین** ملحق شوم . اگر چه قطعه قطعه شوم و مرا در آتش بسوزانند، چون مرا تاب تحمل آتش جهنم نیست ...

- یابن رسول الله ... آیا توبه ام پذیرفته می شود؟
من همان کسم که راه را بر تو گرفتم و بردل خاندانت ترس ریختم .
اینک ، آگاهانه و از روی شناخت به سوی تو آمده ام .
می خواهم که با فدا کردن جان در رکاب تو در راه آرمان و هدفمقدست ، توبه کنم .
آیا توبه ام پذیرفته است ؟!
انتظار ...
حرّ، چند لحظه میان یاعس و امید می گذراند . بدیهای خویش را بهیاد می آورد و مایوس می شود، کرم و بزرگواری **حسین** را به یاد می آورد، امیدوار می گردد و ...
- آری ای حرّ، خداوند توبه ات را می پذیرد .
اشک شوق در دیدگان حرّ حلقه زده است .
(حرّ)، اینک در جبهه (احرار) است . از (بردگی) سپاه ستم ، به (آزادگی) اردوی عدالت رسیده است .
راهی طولانی و پرخطر ... اما با يك (انتخاب) .

حرّ، از امام اجازه می طلبید تا اهل کوفه را نصیحت و ارشاد کند. در مقابلرتش و سپاه دشمن می ایستد، لشگریانی که تا چند لحظه پیشتر، خود، فرماندهی گروه هزار نفری آنان را به عهده داشت .

در دل حرّ... و سپاه کوفه ، چه می گذرد؟...

حرّ، تولدی تازه یافته است و چهره ای نوین به خود گرفته استو می خواهد (خود) را در این چهره جدید به همه نشان دهد و آنچه راکه (شده) است ، در معرض لمس و دید و درك همگان - دوست و دشمن- قرار دهد و اعلام کند که (حرّ) است و آزاد...

رو در روی سپاه کوفه می ایستد و آنان را بر این پیمان شکنی وجفا و نیرنگ ، ملامت و نفرین می کند و وجدان آنان را به زیرتازیانه ملامت می کشد...

سپاه کوفه که تاب شنیدن این سخنان را ندارند، با دنانت و پستی ، به سوبش تیر می بارند، و... حرّ، درحال حمله ، این رجز را می خواند:

(من حرّ و زاده حرّم .

دلاور و شجاعم ،

نه ترسی دارم تا پا به فرار گذارم

و نه هراسی از شمشیر هاتان ...

می ایستم

و به خدا سوگند تا نکشم ، کشته نمی شوم .

پیش می روم و باز نمی گردم

ضربتی می زنم که دو نیمتان کند.

و هرگز دست از نبرد با شما فرومایگان برنخواهم داشت (

شمشیری برهنه در دست دارد و تیغ می زند و پیش می رود.

بیکر پاک حر را به سوی اردوگاه امام آورده اند.

حسین به بالین او آمده است . حرّ هنوز رمقی در بدن دارد که امام ،چهره **خونگرفته** اش را نوازش می کند و می فرماید:

(..تو همانگونه که مادرت ، تو را (حرّ) نام نهاده ، حرّ و آزادی)

(تو حرّی ، هم در این دنیا و هم در سرای آخرت ...)

(حجّ اکبر)، عاشورا یا (عید قربان)؟!!

عاشورا، محکی بود که بسیاری با آن شناخته شدند.

هم خوبان ...هم بدان ،

هم حقپرستان ...هم باطل پرستان

هم صاحبان (ولایت) ...هم مخالفان (امامت

هم خالصان مخلص ...هم ریاکاران هفت رنگ

هم اهل شعار...هم مردان کار و کارزار

هم (وارستگان) ...هم (وابستگان) ،

هم زاهدان انقلابی ...هم زرپرستان زاهدنما،

هم صادقین ...هم دروغگویان لافزن .

چرا که ، لحظه ، لحظه امتحان و آزمایش است . صحنه ، صحنه تجربه و تصفیه است . روز ، روز بازشناختن

سره از ناسره ،شایسته از ناشایست ، خودی از بیگانه است . کربلا محک تجربه است ، تصفیه گاه است . (فته) است

(۱).

کربلا، تجلیگاه با ارزش ترین خصلتهای انسانی است .

کربلا، سنگر بروز حق خواهی، ایثار، فداکاری و جانبازی است.
کربلا، تاریخ است، مدرسه است، دانشگاه است، معلم است، نیردحق و باطل است، (میزان) شناخت چهره
هاست، (ملاک) تشخیص (صداقت) از (دروغ) و تزویر است.
و کربلا، کربلاست.

حج نیمه تمام **حسین** (ع) در **عاشورا** اکامل گشت.
حسین، برنامه (مکه) را در (کربلا) پیاده کرد.
حسین، احرام را روز **عاشورا** در کربلا، به جای آورد.
همانجا، (لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) گفت.
همانجا، مُحْرَم شد.
همان روز، در ظهر **عاشورا**، (عید قربان) را بر پا نمود.
همان روز، سعی بین صفا و مروه نمود.
احرام **حسین**، آن پیراهن کهنه ای بود که از خواهرش زینب گرفتوشید، تا دشمنان پس از شهادتش، از تن وی،
برون نیاورند.
لَبَّيْكَ **حسین**، آن عشق و آمادگیش برای شهادت و لقاءالله بود.
قربانی **حسین**، هفتاد و دو سرباز جانباز بود، ابوالفضل، علی اکبر، قاسم، عون، جعفر، عبدالله، علی
اصغر، بریر، حبیب، مسلم، نافع، حرّ، انس و... که هر کدام، مظهر صدقو صفا و آزادگی و تقوا بودند.
سعی **حسین**، از صفای خیمه گاه، تا مروه میدان بود.
آن روز بارها و بارها، این فاصله را طی کرد، گاهی برای حمله، گاهی برای آوردن پیکر شهدا، به خیمه، گاهی برای
حضور بربالین جوانان شهید،
گاهی برای دفاع از حرم و اهل بیت و خیمه ها،
گاهی آب خواستن برای علی اصغر و کودکان تشنه،
گاهی برای موعظه و ارشاد سپاه دشمن،
گاهی برای یاری برادرش عباس در میدان جنگ،
کربلا، منای **حسین** بود،
کربلا، قربانگاه هفتاد و دو تن از زیدگان بود،
کربلا، (حج اکبر) امام **حسین** بود.
مگر نه اینکه خدا، در کربلا هم هست؟!
پس هر جا که او هست، طواف هم همانجاست.
(ما را طواف کعبه، به جز دور یار نیست
کز هر طرف رویم، خدا روبروی ماست)

(علی اکبر)، با چشمان اشک آلود، از پدر اجازه میدان می گیرد.
جان را (فدا) می کند، و به شهادت می رسد.
حسین، بالای سرش، دردمندانه چشم به آسمان می دوزد و این کلمات را می توان از چهره اش خواند که:
(خدایا این قربانی را در راه اسلام بپذیر).

قاسم، این جوان سیزده ساله، که یادگار امام مجتبی (ع) است در میدان، پس از نیردی دلیرانه بر زمین می افتد، و
حسین در بالیناو حاضر می شود.
تشنگی در خیمه ها بیداد می کند.

وعباس ، برای آوردن آب ، روانه میدان گشته ، با نیروهای دشمندرگیر می شود و به شهادت می رسد .
اینک ... یاران حسین ، یکایک به شهادت رسیده اند .
از کوچک و بزرگ ... از بنی هاشم و دیگران .

و حسین ، تنهاست ...
چهره اش در هاله ای از افروختگی شوق آمیز فرو رفته است .
امام ، رو به دشمن :
هل من ناصر...؟
هل من معین...؟
و جواب :...؟

از هر سو به امام حمله می آورند با این تلاش که حسین (ع) را زنده به چنگ آورند... و امام شمشیر می کشد و این رجز را می خواند: القتل اولی من رکوب العار...
پیش می تازد و حمله می کند: الله اکبر... الله اکبر در باران تیراز سوی دشمن ، دلاورانه می جنگد و از شمشیرش خون می چکد، ضربه ها پیاپی بر امام وارد می شود.

چهره اش از شوق شهادت بر افروخته است .
خسته و تشنه ، از جنگ می ایستد تا دمی بیاساید .
تیری بر سینه اش نشسته ، خون آندل رؤف و شجاع ، فوران می زند .
توان امام به پایان می رسد و همچون نگینی بر زمین (کربلا) می افتد، کربلای خونرنگ و سرخ فام .
و ... حسین (ع) ، با خونش میان حق و باطل ، مرزبندی می کند .
چشمان خونگرفته اش را به آسمان می دوزد و در واپسین دم ، باخدای خویش راز و نیاز می کند .
و سرانجام ، آن (قلب تپنده) از کار می افتد، تا قلبهای جهانی را به تپش و حرکت وادارد... (شهادت) !
سر سیدالشهدا (ع) ، بر فراز نی ، آیت بلند حق است .
دشت ، خاموش می شود و آن همه فریادها و غوغاها، به سکوت مبدل می گردد .
کاروان اسارت ، بارهتوشه ای از (آزادگی) از این دشت غربتمی کوچد .
پیکرها بر زمین ،
سرها بر نیزه ها،
و اسیران آزادی بخش ، در راه کوفه و... سپس شام !
(زینب) ، کاروان سالار این دل‌های شکسته ، اما پرخروش است و صحرای سرخ کربلا را به سان لاله زاری پشت سر می گذارند، با یک دنیا فریاد خاموش و یک جهان فرهنگ و حماسه .
(بر این دشت خاموش بر یاد دارم که :
مرغان ، سرود سفر ساز کردند
هوا سخت تاریک و نامهربان شد
تو گفتی که فریادی از دشت بر آسمان شد
چه گلها که بر خاک عربان فرو ریخت
چه گلها... که غمناک ، بر خاک (...)
(پایان)
--- پاورقی ---

۱- فتنه : نهادن طلا در کوره آتش برای جدا شدن خوب از بد.